传说之主的夫人

ฮูหยินแห่งบุรุษในตำนาน

1

เขียน Yun Ya
แปล FEI FEI
วาด Sabaek

THE LEGENDARY MASTER’s WIFE

همسر استاد افسانه ای

مترجم و ویراستار:BLUELOTUSE

نویسنده: yin ya

لطفای این ترجمه را کپی و نشر ندهید.

چپترهای دیگر این رمان را از سایت مای انیمه دریافت کنید.

سایت:**Myanimes.ir**

چنل تلگرام:**@myanimes**

چپتر پانزدهم:کشف بعد[1]

پس از برداشتن یکدست لباس نو و تمیز، یوشیائومو قطره اشک را لمس کرد. وقتی چشمانش را باز کرد او در بعد دیگر بود. ایندفعه او داخل آب نیفتاد، بلکه کنار دریاچه فرود آمد، او بخاطر آزمایشات دیشبش فهمیده بود که فقط باید درموردش فکر کند و سپس همانجا که به آن فکر کرده بود فرود می‌آید. پس از یک حمام آرام‌بخش در دریاچه، یوشیائومو لباس‌هایش را در دریاچه شست.

بدلیل اینکه او میخواست اغلب برای حمام به اینجا بیاید امروز صبح یک جالباسی بامبویی با خود آورده بود، یوشیائومو لباس‌های شسته شده را مستقیماً بالای آن آویزان کرد، با این کار دیگر لازم نبود فردا با خود لباس بیاورد.

از آنجاییکه وقت زیادی داشت، پس از انجام تمام‌کارها، بالاخره تصمیم گرفت این بعد را بررسی کند. تا الآن او فقط توانسته بود یک استفاده برای این بعد پیدا کند که آن‌هم حمام کردن بود؛ اما این مکان، جایی کاملاً ساده بود. در یک نگاه همه‌چیز مشخص میشد، فقط علف و یک دریاچه در آنجا وجود داشت و دیگر هیچی نبود. او در ابتدا فکر میکرد که ممکن است این بعد مکان‌های جادویی داشته باشد اما او پس از گشتن همه‌جا چیزی پیدا نکرد. یک دریاچه و زمین دورتادور، چه‌کاری میشود با این‌ها کرد؟ یوشیائومو به آسمان صاف بالای

---

[1] منظور از بعد یک زمان و مکان دیگ

سرش نگاه کرد و بعد به علف‌های هرز سرزنده زیر پایش، ناگاهان فریاد زد *آهاا*

"آره درسته، به نظر میاد این مکان کاربرد دیگه‌ام داره، چرا زوتر به ذهنم نرسید؟"

یوشیائومو هیجانزده اینور و اونور میرفت؛ و با خوشحالی به سرش میزد انگار چیز مهمی را فراموش کرده بود. او بادقت به علف‌های هرز زیرپایش نگاه کرد و بالاخره به یاد آورد. در زمان نهار، برادر بزرگ ژائو گفته بود که براساس قوانین بخش جادو به هر جادوگری که به سطح چهار برسد یک قطعه زمین داده میشود؛ که میتواند از آن زمین برای پرورش گیاهان جادویی استفاده کند. بااینکه قطعه بزرگی نمیدادند، اما آن آرزوی هر شاگرد بود. درهرحال، با یک قطعه زمین، احتیاجی نبود که کارهای خانگی[۲] انجام دهند یا اینکه برای خرید گیاهان جادویی به پایین کوه بروند. باید گفت که، اگرچه گیاهان جادویی سطح دو گران نیستند، اما اگر هروز از آنها نیاز داشته باشید، حتی آدم‌های پولدار هم نمیتوانند از پس هزینه‌هایش بربیایند. برای همین است که داشتن یک قطعه زمین هم خوشحال‌کننده است.

یوشیائومو به زمین پوشیده شده از علف‌های هرز نگاه میکند. مگه این‌یک قطعه زمین مناسب نیست؟ به این فکر میکند چطور دو روز پیش بخاطر بدست آوردن وظایف برای کسب امتیاز خدمت ناراحت بوده ولی الان او مطمئن است که این

---

[۲] همون وظایفی که برای جمع کردن امتیاز بودند

مکان از قبل متعلق به قطره اشک آبی روی سینه‌اش است، اگرچه او نمیدانست چرا درون قطره اشک آبی یک بعد وجود دارد، ولی چون روی بدن او هست تا زمانیکه برای قطره اشک آبی روی سینه‌اش اتفاقی نیفتد، نباید این بعد ناپدید شود. به‌این‌ترتیب اگر او گیاهان جادویی را در این مکان بکارد، احتمالاً کسی اینجا را پیدا نخواهد کرد. یوشیائومو بلافاصله افکار خود را عملی کرد، آستین‌هایش را بالا زد و شروع به چیدن علف‌های هرز کرد. اگرچه چیدن علف‌های هرز کاری خیلی خسته کنند است، اما یوشیائومو بافکر این‌که قرار است یک قطعه زمین قابل‌استفاده داشته باشد بسیار هیجان‌زده بود و این هیجان به انگیزه تبدیل شد. وقتی او یک‌تکه ده مترمربعی را تمام کرد، آنقدر خسته بود که حتی نمیتوانست انگشتانش را تکان دهد. ولی مطمئناً اینطور است که نابرده رنج گنج میسر نمیشود!

یوشیائومو علف‌های هرز را روی‌هم کوه میکند. او لباس‌های کثیفش را درمی‌آورد و قبل از این‌که به دنیا بیرون بازگردد دوباره حمام میکند. او روی تخت دراز کشید، یوشیائومو حس میکرد بدنش به‌طور شگفت‌انگیزی پرانرژی است. او پس از چیدن علف‌های هرز حس میکرد تا حد مرگ خسته است. او یکبار دیگر بخاطر خواص آب دریاچه از شگفتی آهی کشید. آب دریاچه میتوانست ذهن و جسم را دوباره بازسازی کند. درست مثل الآن، او واضحا داشت از خستگی میمرد، اما بعد از حمام او به‌طور بی‌سابقه‌ای حس میکند پرانرژی است. انگار که او ذخایر انرژی نامحدودی دارد. یوشیائومو نمیتوانست جلوی خودش را بگیرد و از خوشحالی زیر خنده زد و متکا را محکم بغل کرد او حس میکرد یک گنج

باارزش پیداکرده، قبل از اینکه به خواب رود هرچه بیشتر به آن فکر میکرد خوش‌حال‌تر میشد.

روز بعد او قبل از طلوع خورشید بیدار شد. او از این فرصت که کلاس‌های صبحگاهی هنوز شروع نشده‌اند استفاده کرد و دوباره به کتاب‌هایی که از کتابخانه قرض گرفته بود نگاهی انداخت. پس‌ازاینکه مطمئن شد تمام مطالب کتاب‌ها را فهمیده است، کتاب‌ها را برداشت و به سمت کتابخانه رفت. اینبار که داشت به کتابخانه میرفت اولین هدفش این بود که چهارکتابی را که قبلاً قرض گرفته بود پس دهد. دوم اینکه کتاب‌های بیشتری را قرض بگیرد. او میترسید پیرمرد کتابدار بخاطر زیاد قرض گرفتن کتاب او را توبیخ کند برای همین تصمیم گرفت اول کتاب‌هایی که قبلاً قرض گرفته را پس دهد.

افراد شاد روحیه خوبی دارند و یوشیائومو هم جدا از این قاعده نبود؛ اما زیاد روی ابرا بودن ممکن بود باعث فهمیدن وقایع غم‌انگیز از اطراف شود. پس وقتی او شنید دو نفر آنطرف دیوار دارند باهم صحبت می‌کنند، او ناگهان حس کرد که گوش‌هایش تیر میکشند. او همیشه فکر میکرد آن نقشه‌های شیطانی و توطئه ها فقط تو فیلم‌ها است و دور از واقعیت هستند. اینقدر دور که او هیچوقت اینجور چیزها را نمیبیند. برای اولین بار او فهمید که آن‌ها واقعاً در اطراف او وجود دارند.

"برادر بزرگ، حالا که خواهر کوچک دوستتون داره، چرا هنوز او را از خود دور میکنید؟"

امیدوارم از این رمان لذت برده باشید.

لطفاً این ترجمه را حتی با ذکر منبع کپی و نشر ندهید.

سایت:**Myanimes.ir**

چنل تلگرام:**@myanimes**

Protect pdf from copying with Online-PDF-No-Copy.com